

## پاکستان و مناسبات بین المللی آن!

پس از ختم جنگ دوم جهانی، صفحه جدید در مناسبات بین المللی بوجود آمد. شکست فاشیزم در آلمان و اروپا با متحدین جاپانی و ویرانی های عظیم در همه ساحات، بخصوص در اروپا، منجمله تلفات سنگین و ویرانی ها در «روسیه» از یکطرف، ضعف و یا تغییر مشی در سیاست استعماری انگلیس، نیم قاره هند تقسیم، هندوستان و پاکستان (پاکستان شرقی و پاکستان غربی) تأسیس گردیدند. استعمارگران در حال شکست و یا در حال تغییر سازمانی در تقسیم نیم قاره از صیغه مذهبی کار گرفتند و به ترکیب «ایتنیک»، آنچه استعمار قبلاً براه انداخته بود، بخصوص سرنوشت سندی، پشتون و بلوچ و غیره اهمیت قابل نشد. در پاکستان به جنرالان پنجابی و حزب «مسلم لیگ»، تحت رهبری محمد علی جناح صلاحیت و قدرت بیشتر سپرد.

سرزمین نسبتاً پر نفوس درین منطقه به نسبت عقبمانی ها، فقر و کمبودی و غیره مسایل منجمله ترکیب بغرنج «ایتنیک» با تفاوت های مذهبی، نخست سیستم اداری سیاسی - نظامی از سنگ پارچه های میراث استعمار انگلیس، در تحت نفوذ و تسلط بقایای انگلیسی، ایجاد گردید. در تحت تسلط «نظامیان» سازمان یافته که اکثرأ در اردوی استعماری انگلیس ایفای وظیفه نموده بودند، به نسبت سابقه خدمت در عسکری، برجسته شناخته شده است، طوریکه حلقهات «پنجابی» موقف حاکم داشته اند. قریب ۹ سال بعد، درست در سال ۱۹۵۶ نام رسمی اینکشور را، «جمهوری اسلامی پاکستان» گذاشته اند.

فاصله و تفاوتها میان شرق و غرب، تسلط جنرالان غرب بر «شرق» از یکطرف، معضله کشمیر (تا اکنون بنام ساحه هند و ساحه اشغالی پاکستان)، که بمثابة زخم خون چکان باقیمانده است، موضوع «پشتونها» هم که بمنطقه مسکونی آنها، «آزادبخواهان» آن «پشتونستان»، گاهی هم «پشتونخواه» یاد مینموده اند، دولت نظامی هم برحسب همان شیوه استعمار انگلیس به حکومتداری آغاز کرد. همین دو موضوع، یعنی کشمیر و سرنوشت پشتونهای سمت شرقی خط «دیورند» و نا حل باقی ماندن موضوع سرحدی با افغانستان، از همان آغاز بمثابة مزاحمت و عامل منفی در ایجاد و توسعه مناسبات متقابل با این دو کشور همسایه که طولانی ترین سرحدات زمینی را با هم دارند، اثرات خود را نگهداشته است.

صرفنظر از تفصیل که میتواند بخش جداگانه باشد، به نسبت بغرنجیت و خصوصیات منطقوی باشندگان مناطق کوهستانی، همان حالتی را که استعمار انگلیس تحمیل نموده بود، «میراث» خود را بدست همین نظامیان سپرد. منطقه معینی که از سالها قبل بنام، «قبایل آزاد» یاد میگردید، بهمان حالت، بلا تغییر باقی ماند. این منطقه که در حقیقت «فآقد» اداره دولتی بوده است، در همان مناسبات قومی «قرون وسطی» توسط «خانان دو سره» اداره میشد. مناطق شرق دره خیبر، پشاور و نسبتاً عمیقتر در داخل خاک امروزی پاکستان، که در آغاز بنام «محکوم پشتونستان» یا «پشتونستان محکوم» یاد می شد، درحقیقت به نسبت حاصلخیزی زمین و غیره امکانات نزدیکی در شهر ها، این بخش پشتونها، بیشتر در اداره نظامی، سیاسی و در حاکمیت دست داشته اند.

از آنجائیکه همین ساحه در زمان استعمار بعنوان، ساحه نفوذ دو جانب، طوری تعریف گردیده بود که در حقیقت بعنوان، خاک اشغالی توسط قوای استعماری شمرده نمی شد، بلکه خود یکنوع نمایندگی مشابه «دیپلماتیک» ایجاد نموده بودند، تا با سران «قبایل» و خوانین» در حل معضلات بسرعت اقدام کرده بتوانند. برای استعمار انگلیس همین ساحه «شمالغرب» سرحد، در مجاورت دره خیبر، از جهت امنیتی اهمیت حیاتی داشته است، بدون شک به «خانان دو سره» هم، همانند «پادشاهان» و «راجاها» در هند برتانوی «سبایدی ها» و «رشوه ها» میپرداخته است، تا «مروارید هندی» را محفوظ نگهدارد.

جنگهای خونین «کشمیر» بین هند و پاکستان، که تا هنوز راه حل «سیاسی» ممکن نگردیده است، با سایر شورش های داخلی دیگر، در ایالت سند، بلوچستان و غیره، «جنرالان» را تشکیل «پیمانهای نظامی»، «سنتو»، «سیاتو» و «بغداد» یاری رسانید. این پیمان ها که عمدتاً توسط اضلاع متحده آمریکا تأسیس گردیده بود، در عین زمان از جانب بعضی ها بنام، هدف «محاصره شوروی» و جلوگیری از «کمونیسم» و مقابله با «اردوی سرخ» یاد میشد. اردوی «سرخ» در سالهای پس از جنگ دوم جهانی در اروپا، خاصتاً سر و صدا داشت. بعضی از کشورهای غربی بشمول انگلیس عضویت داشته اند. برای نظامیان پاکستان از همان آغاز، بخصوص صیغه مذهبی و اوضاع بغرنج، عضویت

در همچو پیمانها اهمیت حیاتی داشته است و بنابراین در همه آن تأسیسات عضویت را پذیرفته است، در حقیقت امر برای این زمامداران، فرصت تنفس را بخشید، تا با آن سرعتی که متصور بود از هم نپاشد.

سابقه برتانیه در «نیم قاره هند»، نیازمندی اضلاع متحده آمریکا، بحیث قدرت تازه دم غربی به متحدین جدید، که از یکطرف در جنگ صدمه و ویرانی قابل ملاحظه ندیده بود (به نسبت دوری از مناطق اصلی جنگ) از جانب دیگر اروپای غربی را بحیث جبهه مقدم در برابر شوروی وقت و بلاک شرق بعدی، یعنی «وارسا» تعیین نموده بود، در مدار آسیائی، حریف «کمونیست» اش، متحدانی، چون پاکستان که سخت بکمک اقتصادی و نظامی امریکا چشم دوخته بود، برایش اهمیت داشته است.

علاوه از آنکه برای انجام وظایف خدماتی و «اجیر» از ظرفیت های بزرگ انسانی و محتاج برخوردار بوده است، از جانب دیگر بنام «اسلام» از استخدام نیروی خدماتی، در کشورهای دیگر، بخصوص در خلیج و در قدم اول در عربستان سعودی، توانست، از پاکستان بعنوان متحد نزدیک رژیم شاه ایران، ترکیه و عراق نیز کار گرفته شود. همین موقف دولت پاکستان، روابط میان حلقات مذهبی، بشمول حلقات «اخوانی» مصر و «وهابی» های سعودی را نیز تقویت بخشید. وقتی بتاریخ این منطقه و جریان «تقسیم» هند نظر اندازیم، گذشته خونین و پر دسیسه بین این دو کشور بمشاهده میرسد. خیلی محتمل است، که به نسبت بی اعتمادی ها و عدم همکاری بین همین دو کشور است که بعنوان مثال، سازمان جنوب آسیائی همکاری منطقوی (South Asian Association for Regional Cooperation) (SAARC)، آنطوریکه لازم است نقش خود را در حات مردم منطقه ایفاء نتوانسته است.

بحرانات آغاز دهه هفتاد قرن بیست، درست در سال ۱۹۷۱ جنگ و قیام مسلحانه در شرق پاکستان بروز کرد. پاکستان درین جنگ با سلاح ها و مهمات امریکائی با اردوی هند مقابل گردید، که بکمک بنگله دیش شتافته بود. درین جنگ اضلاع متحده آمریکا، به هر دو جانب اسلحه و وسایل جنگی سپرده بود. این جنگ سخت تر از هند، بر پاکستان اثر گذاشت. آن قلمرو به آزادی نایل آمد و دولت «بنگله دیش» تحت رهبری شیخ مجیب الرحمن در زمان جنرال یحی خان، ایجاد گردید. بدینترتیب این دولت اسلامی، ساخت برتانوی قریب ۲۴ سال پس از تأسیس پارچه شد. این شکست برای پاکستان خیلی خورد کننده بوده است. در نتیجه پاکستان پیمان نظامی «سیاتو» (SEATO) (Southeast Asia Treaty Organisation)، «پیمان سازمانی جنوب شرق آسیا» را در سال ۱۹۷۲ ترک نموده است. این سازمان در سال ۱۹۵۴ تحت رهبری اضلاع متحده آمریکا تأسیس یافته بود.

ازین وقت بعد، رهبری نظامی تلاش ورزید، تا افراد ملکی را نیز در سیاست دخیل سازد. ذوالفقارعلی بوتو در صف اولین سیاستمداران غیر نظامی بوده است. موصوف که مربوط سند و همچنان برخلاف اکثریت جنرالها، که «سنی» مذهب بوده اند، بوتو خود «شیعه» و خانم ایرانی داشته است. خیلی احتمال می رود که نظامیان، برای جلب توجه ایرانی ها، این «چانس» را به او بخشیده باشند. تا زمانیکه شاه ایران، درین منطقه، عملاً نقش «ژاندارم» را ایفاء می نموده است، با نزدیکی او به غرب و بخصوص با اضلاع متحده آمریکا، در صف کشورهای عضو پیمان های نظامی منطقه، به توصیه آمریکا، تا حد زیادی به پاکستان کمکهای ممکن سرازیر میساخته است.

سالهای دهه هفتاد، با سالهای بحرانی در شرق میانه نیز مصادف بوده است. از آنجائیکه افسران پاکستانی، در کشورهای ترکیه، برتانیه، انگلستان و آمریکا تعلیم دیده بودند، علاوه از آنکه در انجام خدمات نظامی، برای پیمانها، در خارج از مرز های پاکستان، فعال بوده اند، سابقه اینکشور با استعمار برتانیه خاصاً، موقف معینی را هم در حلقه کشورهای «مشترک المنافع» که ابتکار و رهبری آن در دست انگلیسها بوده است، فرصت مساعد دیگری برای اینکشور در مناسبات اقتصادی و سیاسی با اکثریت کشورهای عضو، فراهم میساخت. علاوه از عضویت در سازمانهای بزرگ بین المللی، روابط پاکستان، بخصوص با آمریکا و سایر کشورهای مستعمراتی انگلیس، در ساحات اقتصادی، علمی و تخنیکی، برای آنکشور مثمر بوده است.

این رژیم جنرالان، در ماهیت خود، که «جمهوری اسلامی پاکستان» نام داده بودند، صرفنظر از مواضع «ضد کمونیستی» در آغاز، در برخورد با کشورهای اسلامی و مسلمانان، بخصوص جنبش های آزادیخواهی ملی، بمثابه «تیغ دو سر» عمل مینموده است. بدین معنی که در جایی در موضعی قرار میگرفته اند که بظاهر علایق مذهبی را تبارز میداده اند، ولی در جای دیگر، آنچه را عملی مینموده اند که جهت اسلامی را نمیدیده اند. در پیوند با کشورهای اسلامی، در قدم اول کشورهای عربی و عضویت در پیمانهای نظامی غربی، این کشور در حقیقت امر یکنوع «انترناسیونالیزم» اسلامی را همانند قطب مخالف «انترناسیونالیزم پرولتری و ضد امپریالیستی» که از جانب شوروی، بلاک شرق و چین، و برخی از کشورهای دارای «حکومات چپ ملی»، بحیث شعار بکار میرفته است، تا حدی سر پوشیده به پیش می برده است.

امتیازی که این کشور در مقایسه با بعضی از کشورهای عربی «ضد کمونیستی» داشته است، بر نفوس بودن نسبی آنست، ولی ضعف اقتصادی و سرازیر شدن نیروی کار، در کشورهای عربی، برای اعراب و هم برای خود آنها مورد علاقه و سود آور بوده است. نمونه «تیغ دو سر» و موقف ضد حرکات ملی آنرا میتوان از «حادثه» قیام فلسطینی ها در اردن نام برد. درین قیام ها و شورش ها در اردن، ۱۹۷۰ الی ۱۹۷۱، حادثه نهایت خونین بوقوع پیوسته است، که بنام «سپتمبر سیاه» در تاریخ یاد میگردد، جنرال پاکستانی، جنرال ضیالحق، که بعداً بریاست جمهوری پاکستان ارتقا نمود، خون فلسطینی ها، دستهای او را نیز رنگین ساخته است. درینجا بی ربط نخواهد بود، هر گاه سوانح مختصر ضیالحق را از نظر بگذرانیم که در حقیقت امر در یک کشور دیگر بحیث «اجیر» نقش داشته است، ولی در کشور خود رهبر بیش از هفتاد میلیون انسان در آنوقت شده است:

جنرال ضیالحق را که منابع نشراتی یک محصول و تولید نمونوی امپراتوری جهانی برتانوی میدانند، قبل از آنکه برخط ترقی «افسری» در سال ۱۹۴۵ قدم بردارد و از مناسبات با نظامیان غربی و همچنان شاهان و شیخ های عربی برخوردار گردد، سابقه اشتراک در جنگهای اندونیزیا، برما و مالیزیای امروزی در قطار اردوی استعماری انگلیس داشته است. پس از تقسیم به بخش پاکستان مربوط گردیده، تعلیمات نظامی را در اضلاع متحده امریکا در «فورت کنوکس» (Fort Knox) و «فورت لیوین ورت» (Fort Leavenworth) به پایان رسانید و برای مدت دو سال بعد از ۱۹۷۰ الی ترفیع اش بحیث «میجر جنرال» بحیث مشاور ملک حسین پادشاه اردن، ایفای وظیفه نموده است. پادشاه اردن به پاس خدماتش در «سپتمبر سیاه»، مدال عالی اردن را بوی تفویض نمود.

در سالهای نیمه هفتاد قرن بیست، اقوام بلوچ علیه رژیم پاکستان، در زمان رهبری ذوالفقار علی بوتو، به قیام مسلحانه دست بردند، که توسط قوای ایرانی، به امر شاه ایران سرکوب گردید. همزمان «گروپ های افراطی» اسلامی، علیه جمهوری سردار محمد داود خان به فعالیتهای تخریبی مسلحانه در دره ها و کوه های پنجشیر دست بردند، پس از آنکه شکست خوردند، به پاکستان فرار نمودند. این آغاز حرکاتی است که آهسته آهسته زمینه های مداخله پاکستان در داخل افغانستان مساعد میگردد. درین زمان، که جمهوری مردم چین از یکطرف، با هندوستان «دشمن» پاکستان، مناقشات سرحدی داشته است، از جانب دیگر بعلت بروز اختلافات «ایدولوژیک» و غیره با مسکو که به برخورد های مرزی مسلحانه نیز انجامیده بود، جمهوری مردم چین با پاکستان پیوند های عمیق برقرار نمود که برای دوستان دیرینه غربی پاکستان نیز مفید بوده است.

دشمن هندی پاکستان، ۳ سال بعد از جنگ بنگله دیش، درست در سال ۱۹۷۴، به آزمایش سلاح اتمی دست یافت. گفته میشود که شکست در برابر هند، برای رهبران پاکستان آنقدر تلخ بوده است، که از زبان «بوتو» حکایت می نموده اند که گفته است: «اگر علف هم بخوریم، سلاح اتمی خواهیم ساخت». در سال ۱۹۷۵ «بوتو» در فرانسه فرمایش دستگاه غنی ساختن مواد سوخت اتمی را فرمایش داد. از انجائیکه پاکستان تا آنزمان عضویت «قرارداد عدم پخش سلاح اتمی» را نداشته است، توجه تمام قدرت های اتمی بسوی فرانسه جلب شده است. در نتیجه جنگ ۱۹۷۱ با قوای هند، پاکستان چند سال بعد، درست بتاريخ ۱۳ مارچ ۱۹۷۹، در جلسه وزرای خارجه اعلام داشت که کلوب یا پیمان نظامی «سنتو» (Central Treaty Organization) یا (Cento) را ترک میکند. درین سازمان از ۲۳ سپتمبر ۱۹۵۵ عضویت داشته است که قبلاً از ۱۹۵۹ - ۱۹۵۵ بنام (Middle East Treaty Organization) (METO) پیمان سازمانی شرق میانه، یاد میشده است. متعاقباً به جنبش کشورهای عدم انسلاک پیوست و در آنجا نیز در جناح سعودی بر ضد سایر کشورهای معتدل و چپ قرارداد داشت. در سال ۱۹۷۹ بکلی افشاء گردیده بود که پاکستان در جستجوی «بمب اتم برای اسلام؟» است. همچنان گفته میشد که در تولید آن، احتمالاً از «نو-هاو» جمهوری مردم چین نیز استفاده خواهد کرد. صرف نظر از آنکه مناسبات رسمی بین این دوکشور همجوار صمیمی بوده است.

در سال ۱۹۷۶ رئیس حکومت وقت، ذوالفقار علی بوتو، ضیالحق را بحیث «لوی درستیز» قوای مسلح پاکستان تعیین نمود. بوتو اولین غیرنظامی بوده است که در سیستم نظامی پاکستان چنین مقام با صلاحیت داشته است. قریب ۱۷ ماه بعد، ضیالحق، علیه بوتو کودتا کرد، او را زندانی ساخت که بلاخره در اپریل سال ۱۹۷۹ اعدام نمود. ضیالحق که براد زاده یا خواهر زاده «طفیل احمد»، یکی «سنی» های مذهبی که یک حزب کوچکی را بنام «جماعت اسلامی» رهبری می نموده است، می خواسته است یک حکومت خدائی مشابه «دولت شهری» را در پاکستان تأسیس نماید. پیروزی خمینی در ایران، بر وی اثرات مشهود از خود بجا گذاشت. الی قبل از ورود قوای شوروی به افغانستان، اقتصاد پاکستان در آنزمان زیر بار سنگین قروض خارجی در حالت بخرنج قرار داشت. در آغاز دهه هشتاد قرن بیست، ۸ میلیارد دالر با ربح بلند انکشور را با دست تنگی مواجه ساخته بود. عدم عضویت در پیمان ها و سقوط رژیم شاه ایران، مدتی حالت نا آرامی را برای آنکشور ایجاد نموده بود.



- بنادر خلیج فارس را برای مشتریان ایران مانع گردد، و بلاخره
- بنادر ایران را مین فرس نماید.
- چنین ارتقاء و سعود اقدامات را «کنسلر» هوشداری داده، گفته است که عواقب ناگوار از خود در کشور های اسلامی بجا خواهد گذاشت، این امر به روسها بهانه بدست خواهد داد تا در خلیج فارس مداخله نماید.»
- سیاستمداران بن «برلین را از کابل مهمتر می دانستند» و برای رهبران اسلامی اعراب هم « بیت المقدس» از کابل «مقدستر» بوده است. در جبهه «کارتر» هم، در همه اقدامات توافق وجود نداشته است. بطور نمونه به موضوعات ذیل در همان آغاز توجه نمایند:
- « در قدم اول سیاستمداران بن تصور امریکایی ها را رد نمود که شورشیان افغانی را با اسلحه آلمانی مجهز ساخته و یکجا با اضلاع متحده آمریکا، اردوی پاکستان را تجدید و یا «مدرنیزه» سازد.

با چنین اقدامات طبیعتاً حل کننده آرام و خاموش بحران از سرحد خود پافرا تر بر می داشت. بن همچنان نتوانست امریکائی ها را از تحریم بازی های المپیک مسکو باز گرداند. بتاريخ ۲۰ فیروزی تقریباً ۵۴ روز بعد از ورود قوای شوروی به افغانستان، ضرب الاجل «جیمی کارتر» به سر می رسید که گفته بود، هرگاه «شوروی ها قوای خود را باز هم از افغانستان برنگردانده باشند، امریکائی ها تیم های خود در بازی های المپیک مسکو جهت سهم نخواهند فرستاد.

رئیس حزب سوسیال دموکرات آلمان، که دستاورد های زندگی او در راه آشتی با شرق مهر خورده بود، مخالفت شدید خود را با تحریم بازی های المپیک، از جانب امریکا ابراز داشته، در تلویزون فرانسه با ابراز غضب آلود گفت است که این اقدام «پیروزی ضعف را بر سیاست نشان می دهد» ویلی براندت همچنان گفته است: «من سودمند می دانم که درین فرصت، علناً هر چیز گفته نشود، که در ذهن کس خطور میکند.»

پاکستان هم درین فرصت، به تبلیغ وسیع می پرداخت، مبنی بر اینکه گویا، از جانب شوروی و «کمونیسم» در خطر است، قوای شوروی در چند کیلومتری سواحل بحر هند قرار دارد. در عمق هدف مقدماتی دریافت نیروی کافی در برابر هندوستان بوده است. وقتی به روند بحران فغانستان الی سقوط «نظام شوروی» نظر اندازیم، ممکن شخص ضیاًالحق و تمام تیم سیاستمداران و جنرالان او احتمالاً تصویری نداشته بوده باشند، که چه نوع ختم خواهد داشت. اگر ختم هم شود، او چه حاصل خواهد کرد. در زیر سایه همان برنامه های بزرگ قدرتهای بزرگ بین المللی، ضیاء بهدایت استاد مذهبی عمو و یا مامایش، «طفیل احمد»، برای جلب هرچه بیشتر مسلمانان، بخصوص از کشورهای عربی، اساسگذاری «نظام مصطفی» را اعلان داشت. درین کشور سرازیر شدن روز افزون، مهاجرین افغانی، علاوه از آنکه برای متقاعدین و جوانان نظامی و استخبارات، در «تعلیمگاه های» اسلحه و غیره، محلات کار پر عاید ممکن ساخته بود، سرازیر شدن کمکهای پولی و مالی، بنام کمک به مهاجر، نخست در دست زمامداران پاکستان، در قلمرو آنها می افتاد که نقش تقسیم کننده داشته است. این فضا برایش امکانات فراهم ساخت، تا برنامه «اتومی» را هم بسر رساند.

در همین سالها طوریکه قبلاً هم یاد آوری شد، ساحة فعالیت نظام ان، بخصوص استخبارات انکشور، بطور بی سابقه در عمق و وسعت در پیوند با کشور های عمده غربی و عربی ریشه دوانید. وقتی در تحت نام «جهاد» از کشور های مختلف اسلامی، «افراد جنگی» در «جنب» جنگی های افغانی سازمانیافته بودند، در آنوقت اثری از سازمانهای «تروریستی» بین المللی محسوس نبود، بجز گروهی ای که به جرم قتل «انور سادات» بازداشت دیده بودند. درین زمان همه ساحة فعالیت خود را داشته اند. مراکز و دفاتر آنها عمدتاً در پشاور و جبهات جنگی آنها در افغانستان. وقتی با تشکیل حکومت «مجاهدین» در کابل، برخی از رهبران «تنظیم ها» به کابل برگشتند، حدود ۳۰۰۰۰ خارجی، بر اساس اطلاعات مطبوعاتی، بطور غیر قانونی در خاک پاکستان حضور داشته اند، که پس از سقوط «رژیم چپ» در افغانستان، دیگر به آنها نیاز نداشته اند، باید خاک پاکستان را ترک می نمودند. بسیاری از آنها که درکشور های خود، «دوسیه» داشته اند، بر گشته نمی توانسته اند. همین «میزبان» که نسبت به هر دستگاه استخباراتی دیگر، اینگونه «جنگی ها» را می شناخته است، در محلات دیگر قسماً در داخل افغانستان و قسماً هم از الجزایر گرفته تا سودان، خلیج و فیلیپین نفوذ داده است. تصور شده می تواند، که پس از آن، همه استخبارات های کشور های ذیدخل، باید محتاج «در کوبیدن» استخبارات پاکستان بوده باشند. جای تبصره نیست، که صحبت احتکاری در مورد، مشاهدات استخبارات جهان و پیوند احتمالی دستگاه های آنها، با این گروهها، باعث ضیاع وقت شوم.

بعد از آنکه قدرت های بزرگ وقت، موافقت نمودند، تا پای خود را از میدان معضلات افغانستان، علناً بیرون کشند و به «اوپشن صفر» توافق صورت گرفت، حال پاکستان درین منطقه اقلأ بحیث یک قدرت منطقوی و هم بحیث قدرت اتومی، مستقل بازی های خود را خود طرح می کرد که تا امروز هم ادامه دارد. هم رهبران «جهادی» تنظیم های افغان را خوب می شناسد و همه را در مشت دارد و هم «افراطیون» از قماش های مختلف و همه مدارس ایجاد شده به

پول اعراب و بخصوص سعودی را، به احتمال قوی بیشتر از هر دستگاه امنیتی جهان در اختیار داشته، خیلی طفلانه خواهد بود اگر شخصیت های صاحب نظر به عمق مسایل توجه نمایند و خود را به کیف «شایعات» بخواب بپرند. روابط پاکستان با کشور های که، مانند اضلاع متحده امریکا و انگلیس بخصوص از دیر با آنها پیوند آغاز و انکشاف داده است، پا برجاست، اقلیم های زود گذر وضع ثبات را برهم نمی زند. اگر در بعضی قرار داد های همکاری متقابل امریکا بدهند، پاکستان برای امریکا مساعد نباشد، می شود که مسئولین پاکستانی بر دندان های آنها از اثر قهر و غم فشار بیاورند. حال فقط تشویش همه دوستان خارجی آن، در باره وضع حاکمیت کنونی درین کشور در آن خواهد بود، که «نظام»، یعنی همه ارگانهای دولتی پاکستان، کنترول «افراطیون» را از دست ندهند و در انکشاف سلاح اتمی در دست مخالفین آنها، نیفتد. قضاوت درست در یک مورد، بمعنی جانبداری نخواهد بود.

پایان